

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در مصرف مجهول المالك بود.

عرض شد احتمال اول که مجهول المالك مطلقا ملك امام(ع) باشد. ملك شخص امام(ع) باشد. و عرض کردیم روایتی است در مقام که شخصی می گوید انی اصبت مالا و این امام(ع) می فرماید به اینکه صاحبش را بشناسی می دهی؟ گفت بله. فقال انا و الله حالا یا انا والله ماله صاحب غیری، در یک جا دارد لا والله، این لا والله هم دارد. ما له صاحب غیری.

نسخه مرحوم کلینی عن است. شاید والله را با بعدی اش بخوانیم. عن والله ماله صاحب غیری؛ یا بخوانیم انا والله ما له صاحب غیری. این روایت به آن تمسک شده دیروز عرض کردیم، دیروز درسی، راجع به این روایت یک بحثی راجع به سند روایت و مصدر روایت، در کتاب صدوق این روایت آمده به طریقش عن الحجال، عبدالله بن محمد المزخرف الحجال الکوفی ثقة، مرد بسیار بزرگوار و جلیل القدر از مشایخ بزرگ ما است.

لکن مرحوم صدوق به ایشان طریق ندارد در مشیخه طریقی به ایشان ذکر نکردند.

با بعضی از حالا جاهای دیگر و بعضی وصله پینه ها شاید بشود یک طریقی درست کرد که آن راه خیلی ارزش ندارد. و مرحوم کلینی به این طریق دارد و از کتاب نوادر محمد بن احمد نوادر الحکمه است.

عرض کردم در کتاب وسایل احمد بن محمد آمده، که ظاهرا درست نباشد، در خود کافی محمد بن احمد است. و ظاهرا هم همین درست است. جاهای دیگر هم دارد که این شخص از همین موسی بن عمر که در این سند هست، نقل می کند.

س: ۳۷: ۲۰

ج: در چاپ دار الحدیث

س: بله، فقط وسایل وجود دارد

ج: احتمالا اشتباه شده دیگر حالا یا نسخه ایشان غلط بوده، مشکل ندارد حالا بالاخره. شواهد دیگر هم موید است که راوی همین

آقای محمد بن احمد صاحب کتاب نوادر الحکمه است.

اصولا در مباحثی از این قبیل یک بحث راجع به این که این شخص کیست، تشخیصش، چون عرض کردم در مباحثی که به عنوان رجال تدریجا مطرح شد، مباحث رجال در دنیای اسلام از سال تقریباً ۱۵۰ شروع می شود. ۱۴۵، ۱۵۰ که مثلاً و ابتدائش هم به عنوان وثاقت بود. فلان ثقة است، ثقة نیست، عدل است، عدل نیست، همان عدالت و عادل بودن و اینها و بعد هم مباحث دیگری در رجال به آن اضافه شد. یکی همین تمیز مشترکات که این موسی مثلاً کیست، یا موسی بن عمر کیست. و مطالب دیگری که من در سابق هم توضیحاتش را عرض کردم. یعنی علم رجال تدریجا همی مباحث به آن اضافه شد. مباحث و خصوصیات به آن اضافه شد.

این موسی بن عمر هم در به اصطلاح کتب ما به دو نفر اطلاق شده است. یکی بزیع است، موسی بن عمر بن بزیع، یکی موسی بن عمر بن یزید است. آن بزیش ظاهراً نجاشی توثیق کرده، این یکی را توثیق نکرده است، موسی بن عمر یزید را.

خب یک بحث این است که آیا این کدام یکی از این دو نفر است و اصولا تشخیص آن. یک بحث دیگر سر این است که آیا ایشان ثقة هستند، قابل اعتماد هستند، توثیق دارند یا نه؟

طبعاً بحث سومی هست که هم در میان اهل سنت هست، به یک شکلی، هم در میان ما، مخصوصاً از بعد از قرن هشتم در بین اصحاب ما مطرح شد و اخباری ها هم که دیگر به شدت پشت آن را گرفتند. و آن اینکه ما حالا خیلی کار به توثیق نداریم، قبول روایت. می شود این روایت را قبول کرد یا نه؟ بحث قبول روایت غیر از حالا توثیق راوی، می شود قبول کرد یا نه؟

س: ۴:۵۹

ج: بله دیگر مرحوم علامه چون آمد حجیت خبر عدل را قبول کرد، آیه نبأ (ان جاءکم فاسق نبأ)، خود علامه اولاً بحث خبر عدل را قبول کرد. صحیح را خبر عادل قرار داد. حسن و بعد موثق و بعد ضعیف و چهار قسم کرد. بعد هم خودش تطبیق کرد، یعنی رجال نوشت ایشان. که چه کسی مثلاً عدل است، چه کسی عدل نیست، ثقة است، امامی است امامی نیست، تا آن اقسام روشن بشود.

لذا بعد از این زمان ایشان، چون این اصطلاح هم رایج شد یواش یواش، خب برخورد می کردند با این مشکل، مثلاً همین جا این سند را نوشتند سند فیه مجهول، همین موسی بن عمر را نوشتند مجهول. این سند اگر مجهول باشد ضعیف می شود. این بحث مطرح شد که این روایت، یعنی آن که آمد در کتب اخباری ها، قبل از اخباری ها اصولی ها آمدند تدارکش کردند، گفتند درست است این سند ضعیف

است و لکن اصحاب به آن عمل کردند، یا حالا قدما آوردند، هم کلینی هم صدوق پس قبولش می‌کنیم. لکن نه اینکه موسی بن عمر را توثیق کردند، روایت را قبول کردند. دقت کردید؟

عرض کردیم اخباری‌ها آمدند توسعه دادند هم روایت را قبول کردند هم توسعه بیشتری دادند. بیش از این مقدار روایت را قبول کردند. مرحوم وحید بهبهانی بعد از اخباری‌ها که آمد، کار جدیدی را که شروع کرد، این است که مثلاً شما موسی بن عمر را می‌گویید مجهول، لم یرد فیه شیء، خب این ما یک شواهدی اقامه می‌کنیم که ایشان ثقة است. یعنی وحید بهبهانی این راه را جدید باز کرد. که ما در توثیقاتمان اعتماد بر فقط مصادر اولیه نکنیم، راه‌های دیگر هم داریم که توثیق بکنیم. روشن شد؟ از قرن دوازدهم به بعد، این مسئله مطرح شد که ما منحصر نیست توثیق به آنچه که در کتب به قول آقایان اصول خمسہ رجالیه، فهرست شیخ است و رجال ایشان، فهرست نجاشی سه تا، کتاب ابن غضائری و فهرست و کتاب رجال کشی. حالا این شد پنج تا رجال برقی را هم اضافه کنید شش تا، فهرست ابو غالب زراری را هم اضافه کنید هفت تا، و حلم جرا دیگر حالا کم و زیاد آن مقداری که علامه آورده هشت تا، نه تا و الی آخره.

این ما اکتفا نکنیم به این اصول و آنچه که در این اصول آمده است. ما راه‌های دیگری هم داریم برای توثیق. خود ایشان عدم استثناء را توثیق می‌گرفتند. ببینید من می‌خواهم آن کاری را که در طول تاریخ تشیع شده، در میراث‌های ما کاملاً مقابل شما قرار بگیرد، حالا بعد خود شما راه جدیدی به ذهنتان بیاید، یکی از آن راه‌ها را انتخاب بکنید.

لذا کاری که وحید کرد، مثلاً چون این شخص صاحب نوادر الحکمه از ایشان نقل کرده و مرحوم ابن الولید استثناء نکرده، پس معلوم می‌شود این شخص ثقة است. این توثیق، توثیق رجالی است. خوب دقت کردید؟ یعنی در هر روایتی در هر جا باشد، ولو در غیر کتاب نوادر الحکمه باشد، این موسی بن عمر، این ثقة است. حالا نمی‌خواهد در نوادر باشد، هر جا باشد. آن توثیقی که عده‌ای کردند، گفتند این روایت قابل قبول است نه خود شخص. طبعاً بعد از وحید، خود وحید بهبهانی و بعد از ایشان یک شوخی من همیشه دارم، یک حوض‌های کری درست کردند که عده‌ای از این مجهول‌ها را توثیق کردند. یکی هم کثرت روایت. بد نیست، نسبتاً روایاتش بد نیست. یکی روایت اجلاء از ایشان. این هم بد نیست، واقعا اجلا از ایشان نقل می‌کنند.

اینها اگر روایت اجلا ثابت شد، اینها توثیق رجالی است؛ یعنی این شخص ثقة است. هر جا می‌خواهد واقع بشود. اگر توثیق خورد یعنی قبول خورد به روایت، این توثیق نیست، قبول روایت است. یعنی خصوص آن روایاتی که اصحاب به آن عمل کردند و الا همین آقا روایت داشته باشد که اصحاب عمل نکردند، نه. آن قبول روایت است نه توثیق. اینها را با همدیگر فرق بگذاریم.

یک راه دیگر هم ما رفتیم و آن توثیق فهرستی بود که در حقیقت ایشان را توثیق کردیم، لکن گفتیم طبق شواهدی که ما دیدیم، توثیق ایشان در حدود نقش ایشان به لحاظ نقل آثار مهم کوفه به قم است. خوب دقت بکنید. ما در مجموعه روایات این شخص که نگاه کردیم، راوی از ایشان بزرگان قم هستند، مثل همین محمد بن احمد، مثل سعد بن عبدالله و غیره، بعد اسم موسی بن عمر است، آن طرف هم بزرگان کوفه هستند. مثل همین جا حجال، مثل حجال، مثل ابن فضال پدر، این که نوشته بودند، کسی قبلا، ما آمدیم به این نتیجه رسیدیم که ایشان توثیق دارد نه قبول روایت. ایشان شخصیتی است قابل قبول در قم، لکن حد قابل قبولی ایشان در نقل میراث‌های کوفه است.

یک روایتی هست توش دارد موسی بن عمر بصری، موسی بن عمر بن یزید یا فلان، حالا اگر فرض کنیم ایشان بصری باشد، موسی بن عمر بن یزید بصری، مخصوصا اگر روایتی ایشان نقل کرد که این طرف و آن طرفش اهل بصره هستند، دیگر این توثیق شامل حال او نمی‌شود. این فرق توثیق رجالی و غیر رجالی را بگذارید.

این را که ما، این ظرافت، چون عده‌ای از دوستان خیال می‌کنند وقتی می‌گوییم فهرستی مراد آن نسخه شناسی است. بحث نسخه شناسی نیست، آن هم یکی از کارهاست، نه، مراد ما از مباحث فهرستی، البته این هست. مثلا می‌گفتند ایشان اگر از اجلاء از او نقل بکنند، یا اجلاء از ایشان نقل بکنند، قابل قبول است. لکن غالبا نقل اجلا را توثیق رجالی قرار دادند غالبا. یعنی این معنایش این است در هر جا واقع بشود، دیگر ایشان ثقه است. اما این توثیق فهرستی که ما قائل شدیم، نه فقط توثیق روایت است و قبول روایت است، و نه توثیق شخص مطلق است، این محدودش می‌کند در یک میراث‌های محدودی. در آن میراث‌هایی که ایشان از کوفه نقل می‌کند و در قم تلقی به قبول شده است. این نکته دقت می‌کنید؟

یعنی و لذا سابقا هم من چند بار عرض کردم، مثلا ممکن است ما نوفلی را بگوییم وثاقتش ثابت نیست، لکن آنجایی که نوفلی از سکونی نقل می‌کند قبول کنیم. آن وقت این چون حتی بعضی از یک دفعه از آقایان از من پرسید گفت به من گفتند تو همچین حرفی را گفتی، برایش شرح دادیم مقدماتش را، گفتیم این نکته، نکته به اصطلاح ما فهرستی است؛ چون ما می‌دانیم اصحاب ما به کتاب سکونی عمل کردند، آن نسخه‌ای که مال نوفلی است. نه اینکه این توثیق نوفلی مطلقا بشود. و نه اینکه توثیق روایاتی بشود که اصحاب عمل کردند.

س: نکته تلقی است دیگر

ج: نه قبولش در حد راوی کتاب سکونی. این توثیق مطلق نیست.

تا حالا اینها می گفتند این توثیق مطلق است. حالا که مثلا کثیر الحدیث است، مثلا کثرت روایت این توثیق مطلق است. یا اصحاب که کتاب سکونی را عمل کردند، خب این هم در سندش است پس این بالملازمه این هم توثیق... ما آمدم توثیق را محدود کردیم. اسم این را اصطلاحا گذاشتیم توثیق فهرستی. یعنی ما به روایات نوفلی که از کتاب سکونی است عمل می کنیم. حالا شما بفرمایید تلقی اصحاب، این محدوده، نمی دانم می شود تصویر بکنید؟ یک دفعه عمل به روایت است، یک دفعه توثیق رجالی است، یک دفعه به اصطلاح ما توثیق فهرستی است. توثیق راوی هم هست. نه اینکه توثیق، لکن توثیق راوی در یک حد محدود

س: خب اگر توثیق باشد اطلاق دارد دیگر

ج: خب همین می خواهیم بگوییم توثیقی که اطلاق داشته باشد ثابت نشده. می خواستیم همین را بگوییم. اگر بنا شد نکته توثیق، عمل اصحاب به کتاب سکونی باشد، آن وقت این توثیق، از آن توثیقی نیست که اطلاق داشته باشد. طبیعت این توثیق محدود است.

س: توثیق نسخه است در اصل

سس: این همان توثیق روایی است

ج: خب اگر آن شد، آن بعضی می گویند عمل است. اگر عمل شد خصوص آن مواردی که به روایات سکونی عمل شده قبول می کنیم. چون متأسفانه روایات سکونی نسبتش بین بزرگان ما عموم و خصوص من وجه است. بعضی را صدوق عمل کرده، کلینی عمل نکرده، کلینی عمل کرده، شیخ طوسی عمل نکرده، و هلم جرا. نسبتشان عموم و خصوص من وجه است. چون نسبتش عموم و خصوص من وجه است، آن مقدار مسلم اصحاب را قبول می کنیم. یعنی اینها همه نکته دارد.

من هی این را تأکید می کنم در بحث ها. چون مثلا عده ای از دوستان خیال می کنند وقتی بحث فهرستی را مطرح می کنیم، نظرمان روی مسئله مثلا نسخه شناسی است. نه، آن یک بحث است. ببینید شما الان اگر این نظر را گرفتید، توثیق مطلق کردید، مطلق روایات نوفلی را قبول می کنیم ولو از سکونی باشد. چون داریم ما روایت از نوفلی که از غیر سکونی است. اگر توثیق را، همین روایت سکونی را توثیق رجالی گرفتند.

اگر بردیم روی عمل اصحاب، آن روایاتی که عمل اصحاب است که بعد از علامه، انجبار اسمش شد. مکتب انجبار. جابریت، جابریت عمل اصحاب.

بینید آن نمی رود روی کل روایات. این مبنای ما قبول می کند نسخه ای که به اصطلاح از سکونی بوده و نوفلی نقل کرده است. نسخه نوفلی قبول می شود ولو انفراد باشد. یعنی ما می گوئیم این نسخه، مرحوم صدوق به این روایت از کتاب عمل کرده، کلینی به این روایت کتاب، اما مجموعه کتاب مورد تلقی بوده اجمالا. یعنی آنچه را که نوفلی نقل بکند ولو مثلا صدوق به آن عمل کرده، کلینی عمل نکرده، یا به عکس کلینی عمل کرده، صدوق عمل نکرده. روی توثیق فهرستی قابل قبول است. روی عمل اصحاب نه، آن مقداری که عمل شده قابل قبول است. روی توثیق رجالی مطلقا قابل قبول است ولو از سکونی نباشد.

این مبانی را من ظرافت هایش را می گویم؛ چون اینها خیلی ظریف است، خیلی لطیف است، در طول زمان، در طول مثلا ۱۲۰۰ سال یا ۱۳۰۰ سالی که گذشته هی این کم و زیاد شده، بالا و پایین شده، و غالبش هم سند دارد، یعنی این طور نیست که ما مثلا یک بحث مثلا خیالی بکنیم. همین کتاب سکونی را توضیح دادیم. مطالبی را که اینها نقل کردند، امام (ع) به سکونی فرمودند، مثلا به دیگر اصحاب ما نیست. یک ادبیات خاص ایشان، حالا از کتاب خاصی بوده، کلام امام (ع) بوده، یعنی انفراد دارد. سکونی در تعبیر خیلی کم روایت دارد سکونی که با دیگر اصحاب یکی باشد. سکونی انفراد دارد.

بعد از سکونی هم مهمترین راوی ایشان نوفلی است. دیگران خیلی کم نقل کردند. بعد از نوفلی هم مهمترین راوی ابراهیم بن هاشم است. افراد دیگر از نوفلی داریم، خیلی کم است. بینید تاریخ خیلی واضح است. بعد از ابراهیم بن هاشم یک دفعه مشهور می شود کتاب. افراد زیادی از علی رأسهم پسر ایشان، علی بن ابراهیم. علی رأسهم محمد بن احمد، علی رأسهم سعد بن... الا ما شاء الله، صفار، البته عده ای شان به عنوان ابی اسحاق. قال عن ابی اسحاق، ابی اسحاق مراد ابراهیم بن هاشم است. کنیه ابراهیم بن هاشم است.

علی ای حال بینید وقتی هم که قبول می شود کلینی یک مقدار، بعد می آید صدوق، بعد می آید شیخ طوسی، بینید، بعد می آید فرض کنید تا زمان علامه، تا زمان ابن ادریس، باز ابن ادریس چه برخورد می کند، باز علامه، باز بعد از علامه چه برخورد می شود. این همین جور وضعی را که آدم نگاه می کند... مثلا مرحوم محقق اولین کسی است که در علمای ما سعی می کند از عبارت شیخ طوسی، توثیق سکونی را در بیاورد. این توثیق رجالی است، اشتباه نشود.

و این را ما توضیح دادیم که بعد از مرحوم محقق تقریبا اصحاب ما به اجمعهم تقریبا دنبال همین حرف رفتند. عبارت محقق را نقل کردند، و در رساله عزیه، قریه، حالا اسمش درست در ذهنم نیست

س: چرا نصف و نیمه گرفتند؟ صدوق قسمتی را گرفته و نقل کرده، کلینی قسمتی را نکته ای داشته؟

ج: نکته اش چون روایت را مطلقاً کتاب را قبول نکردند. با شواهد قبول کردند. ایشان شواهدش یکی بوده، آن آقا شواهدش یکی بوده

است. دقت فرمودید؟

مرحوم آقای تستری هم اشکال می کند. ظاهراً تا جایی که من فکر می کنم اولین کسی که روی این فهم اشکال می کند، مرحوم آقای

تستری است. آقای تستری هم اشکال می کند، البته آقای تستری توضیح کافی، تحلیل کافی از قصه نمی توانند بدهند. فقط اشکال می کنند

که این عبارت دلالت بر توثیق نمی کند. اشکال ایشان...

ما این را توضیح کامل دادیم، که اصلاً عبارت شیخ چه بوده، محقق کجا اشتباه کرده، اصل اشتباه از محقق حلی است قدس الله سره،

با جلالت شأن ایشان. و بعدی ها هم خب واقعه هم همین طور است، مرحوم محقق خیلی جلیل القدر است. خب لکن اشتباه است

دیگر، اشتباه، اشتباه است. کتاب عده در مقابل هست می فهمیم که ایشان اشتباه نقل کرده است. ایشان نقل را اشتباه کرده، از کتاب اشتباه

نقل کرده است. یک نقل اشتباه چندین قرن اصحاب ما روی همان نقل ایشان اعتماد کردند و توثیق... لکن توثیق فهرستی این نیست. حالا

آن مبدأ کتاب چه بوده، آن باز مباحث خاص خود کتاب است.

ما ممکن است سکونی را در حد توثیق فهرستی قبول نکنیم. یک حد محدودی می شود. در آن نسخه ای که داشتیم. ما الان از سکونی

روایتی داریم که توسط نوفلی نرسیده، ممکن است آنها را قبول نکنیم. این توثیق های فهرستی توثیق شخص هست، لکن در یک دایره

محدود. نه توثیق مطلق است، نه عمل به روایت است. یک چیز ما بینهما است.

ما اینجا اعتقادمان این است که موسی بن عمر در اینجا یک نوع توثیق فهرستی، یعنی وقتی نگاه کردیم، این هم تعبدی نیست، ما هم

حرفمان را می زدیم. عرض کردیم در این چند روزه هی بحث مفصل شد که حجیت علم در آن مقدارش باید نود درصدش عقلایی باشد.

این طبق آمار موجود، این روایات، این کتابها، کتب اربعه، غیر اربعه، این طرف بزرگان قم، آنطرف بزرگان کوفه، پس این کاملاً واضح است

ایشان راوی میراث های کوفه برای قم است. این خیلی واضح است. روشن در می آید.

و ابن الولید هم استثناء نکرده است. این نکته اش هم همین است. عدم استثنا. این روایت بالخصوص را که کلینی هم قبول کرده غیر

از اینکه ابن الولید استثنا نکرده است.

اینها به نظر ما مجموعه شواهد نشان می دهد که ایشان در یک حد توثیق فهرستی قرار می گیرد. ما روایاتی را که با این خصیصه است از ایشان قبول می کنیم. یعنی این نسخه حجال که قمی ها نقل کردند، قابل اعتماد است. این نسخه ای را که ایشان آورده و بزرگان قم از او نقل کردند قابل اعتماد است.

در مرحله بعدی تنقیح قمی ها هم قابل اعتماد است. یعنی مثل کلینی، مثل مرحوم ابن الولید، من امروز این بحث را یک مقداری تکرار کردیم که این انحاء کار، مثلا وحید بهبهانی ایشان را توثیق رجالی می کند. می گوید عدم استثناء معنایش این است که ایشان ثقة است. عده ای هم می گویند عدم استثناء معنایش قبول روایت است. اصلا ربطی به توثیق ندارد. ما توثیق هم نمی خواهیم، قبول روایت می خواهیم. یک راه دیگر یا کثرت استثناء یا روایات اجله، این روایات اجله، یعنی به عبارت دیگر، این نحوه تفکر که توثیق رجالی است، این اصولا این متعارف در دنیای رجال بوده است. رجال اهل سنت، بعد رجال ما، بعد علامه، یعنی مرحوم وحید بهبهانی و من سلک مسلک، همان تفکر عام را گرفتند. ما آمدیم اخباری ها هم که اصلا گفتند ما کار به این حرفها نداریم، کتاب مشهور است و قبول می کنیم. حالا هر چه می خواهد باشد. هر کسی می خواهد باشد.

آن هم عرض کردیم مشکل است چون چنین چیزی که علم ایقوفی بین اصحاب ما باشد که ما سر در نیاوریم از آن، چنین چیزی وجود ندارد. عادات این طور نیست که سر در نیاوریم. آمدیم گفتیم عمل قدما این طوری بوده، نگاه می کردند می دیدند این شخص میراث هایی را به قم آورده و عرض هم کردیم، ما یک لیست تقریبا بلند بالایی داریم از میراث های عراق و کوفه که به قم و به خراسان رسیده است. مثلا مقدار زیادی از میراث هایی که به سمرقند رسیده، توسط عیاشی است. خیلی میراث بزرگی توسط ایشان رسیده است.

توسط احمد بن محمد بن عیسی به قم رسیده، هلم جرا، فضل بن شاذان به خراسان رسیده، اینها را توضیحاتش را چند بار عرض کردیم. این نحوه کار را ما اسمش را گذاشتیم طریق قدما و اسمش را گذاشتیم منهج فهرستی یا تحلیل فهرستی. یعنی در حقیقت اینها می آمدند می شناختند که بزرگان قم روی این نسخی که موسی بن عمر آورده حالا هر کس که می خواهد باشد، آن بزیع باشد، آن یزید باشد، کس دیگری باشد، این نسخ قابل اعتماد بوده است. یعنی ایشان ناقل آثار است، ناقل میراث است. ایشان یکی از ناقلین میراث کوفه برای قم است و دو طرفش هم بزرگوار هستند. یعنی هم از این طرف مثل حجال که فوق العاده نجاشی می گوید ثقة ثقة، گفتند ثقة ثقة ایضا. مثل مرحوم نجاشی یا ابن فضال پدر آن طرف هم باز بزرگان قم. کاملا واضح است یعنی به نظر ما...

ج: هان دیگر نقل اعلام را تنها حساب نکردیم و این هم توثیق رجالی نگرفتیم.

ملتفت می شوید؟ نمی خواهم بگویم به خصوص روایت عمل کردند.

س: در مورد سکونی همین حرف را می زنیم دیگر، می گوئیم چون در واقع من وجه نفی شده آنجا دچار مشکل است دیگر

ج: سکونی شیخ ادعای عمل کرده لکن یک دایره محدود دارد و مشکل سکونی شیخ نقل کرده روایت می گوید لما روی عن الصادق،

تعبد گرفته است.

اصحاب ما خیال کردند این به خاطر وثاقت سکونی است. خود شیخ می گوید لما روی عن الصادق.

و توضیحش هم دادیم که هم آن روایت چیست. عرض کردیم اخیرا مصدر روایت هم پیدا شده، از روایات نوادر الحکمه است. خیلی

هم روایت عجیب و غریبی است اصلا قبولش خیلی مشکل است. حالا یک وقت دیگر پیش آمد انشاء الله متعرض می شویم. و انطباقش

هم مشکل است. حالا دیگر این بحثها را تکرار نفرمایید.

پس یک: آیا این موسی بن عمر که در اینجا واقع شده، این قابل اعتماد هست، توثیق دارد؟ بله، توثیق حالا گاهی ما اسمش را می گذاشتیم

منهج مشایخی؛ چون فرض کنید مرحوم ابن ولید استثناء نکرده بگوئیم مثلا جزو شیوخ حدیثی است که استثناء نکرده، روی منهج

مشایخی؛ یعنی از شیوخ حدیثی است که حدیثش قابل اعتماد است. این طوری بگوئیم.

این که ابن الولید هم استثناء نکرده از مشایخی است که قابل اعتماد است.

س: ۲۴:۳۴

ج: همین این عدم استثناء نشان می دهد که به نظر ما این مرد قابل اعتماد بوده و نسخی را که نقل کرده، خوب دقت کنید. ما حد توثیق

را در این گرفتیم. و لذا هم چند بار عرض کردیم که منهج مشایخی زیر مجموعه منهج فهرستی قرار می گیرد. پس ایشان توثیق دارد اما یک

توثیق فهرستی نه توثیق رجالی. حالا تمام این بحث امروز کمی تکرار کردیم قبل هم گفته بودیم، برای اینکه این نکات ظرافت کار روشن

بشود. این یک مطلب.

یک مطلب دیگر تشخیص ایشان انصافا خب ابتدائا خالی از صحبت نیست. لکن ما چند جا روایت در همین کتب اربعه داریم. قاعدتا

در کتب غیر اربعه باید بیشتر باشد. در کتب اربعه داریم که مطلق موسی بن عمر است، اما داریم جایی موسی بن عمر بن یزید داریم،

موسی بن عمر بن یزید صیقل داریم، همین طور است یعنی با همین طور. این طرف بزرگان قم، راوی بزرگان قم، آن طرف بزرگان کوفه، خصلتها و روایات یکی هستند. یعنی هم اسمائشان گاهی یکی است، و هم آن صفتشان که اجلاء این طرف و اجلاء آن طرف. این هر دو یکی است.

و لذا به ذهن می آید قویا که ایشان موسی بن عمر بن یزید بن ظبیان صیقل باشد. این احتمالش خیلی قوی است انصافا با در نظر گرفتن روایاتی که الان داریم، احتمال اینکه این شخص ایشان باشد، فوق العاده زیاد است. ایشان بیشتر احتمالش هست تا آن دیگری. یعنی خیلی واضح است به نظر من هیچ جای شبهه ندارد که در این روایات مطلق البته روایات مطلق عرض کردم خیلی راحت شناخته می شود، دو طرف را نگاه بکنیم راحت شناخته می شود.

در این روایت ما هم همین طور است. این راجع به..

پس آیا این روایت قابل اعتماد است؟ ظاهرا هست دیگر، در کتاب حجال آمده و مرد بزرگواری است. مشکل ندارد روایت ایشان. در همین باب لقطه یکی دو تا حدیث دیگر هم از حجال است، نمی دانم چرا کلینی از حجال آورده؟ ایشان بحثی راجع به لقطه داشته، غیر از این روایت جای دیگر در همین باب من چون باب لقطه کلینی را نگاه کردم، نام حجال است. در دو تا روایت دیگر یا سه تا روایت دیگر، نمی دانم مجموعا یک چند تا روایت نام ایشان وارد شده است.

این هم راجع به این قسمت و اعتماد بر حدیث

س: موسی بن عمر باشد که دو طرفش این طرف در واقع کوفی باشند، آن طرف قمی باشند، این دال بر این می شود که یک فرد بوده، شاید چند نفر بودند که از...

ج: خلاف ظاهر است. خلاف ظاهر است. جدا خلاف ظاهر است.

این راجع به این قسمت.

س: اگر ابن بزیع هم باشد ثقة است دیگر درست است؟

ج: ابن بزیع را نجاشی توثیق نکرده، بعید است ابن بزیع نمی خورد. اصلا به ابن بزیع نمی خورد. اصلا ابن بزیع این خصلت را ندارد.

دو طرف ندارد.

س: از دید امام رضا(ع) هم نقل می‌کند ابن بزیع؟

ج: حالا آن بحث دیگری است. ابن بزیع به این نمی‌خورد اصلاً. این نحوه کار را ندارد ابن بزیع. اصلاً ابن بزیع این نحوه را ندارد. یعنی این فرمولی را که گفتیم ندارد ابن بزیع. راوی و مروی‌اش را که نگاه کردیم این فرمول ندارد. این منحصر به همین صیقل بصری است، حالا بصری بودنش هم در یک روایت آمده، اگر درست باشد. منحصر به به صیقل است. این راجع به این.

بحث دیگر راجع به خود روایت عرض کردیم آنچه که در روایت هست این است که شخصی بوده، آن روایت ندارد که این شخص کیست؟ جاء رجل، کان رجل، قال رجل، و احتمال سنی بودن شیعه بودن، و اصبت مالا، عنوانش هم اصبت هست که خب عادتاً اعم از لقطه و مجهول المالک است، انصافاً نمی‌گوید وجدت مالا، اصبت مالا، احتمالش اعم بوده.

عرض کردیم مرحوم کلینی در باب لقطه آورده، صدوق هم در باب لقطه آورده، هر دو بزرگوار در باب لقطه آوردند. لکن صدوق نوشته بعد حضرت می‌فرمایند مال من است و برو صدقه بده به اخوان و قسمه بین اخوان. صدوق نوشته ذلک بعد تعریف السنه، یعنی این روایت را حمل کرده، امام(ع) فرمودند بعد تعریف سنه. کلینی ندارد این فید را، یعنی این توضیح را کلینی ندارد. لذا الان ما به مرحوم کلینی نمی‌توانیم چیزی نسبت بدهیم. اما صدوق، ظاهر صدوق تعریف سنه، زده به لقطه غیر امام(ع). چون اگر مال امام(ع) باشد که دیگر خب مال شماست گرفت دیگر، تعریف سنه نمی‌خواهد دیگر خود امام(ع) فرمودند. مرحوم صدوق زده به غیر امام(ع)، صدقه غیر امام(ع)، نوشته تعریف سنه. تعریف سنه مال لقطه غیر شخص است، یعنی غیر از خود امام(ع) است. باید بزنند به لقطه. اگر زد به لقطه غیر امام(ع)، عادتاً باید مسئله شبهه حکمیه باشد. بیان حکم است. یعنی مراد این است که یک شخصی یک لقطه‌ای را پیدا کرده که این مربوط به امام(ع) هم نیست. و در خیابانی، بیابانی چیز پیدا کرده و از امام(ع) می‌پرسد به تعبیر صدوق، این هم مزمل است که من یک سال تعریف کردم، پیدا نکردم مالکش را، امام(ع) می‌فرمایند والله من مالکش هستم، ما له صاحبه، یعنی کنایه از این که اصولاً لقطه اگر تعریف کردید یک سال و مالکش پیدا نشد، این بر می‌گردد به امام(ع).

این می‌شود بیان حکم. اصطلاحاً ما به آن می‌گوییم بیان حکم. یعنی اصولاً روشن شد؟ حکم لقطه این است که بعد از تعریف یک سال، پیدا نکردیم، می‌شود ملک امام(ع) در اختیار امام(ع). امام(ع) فرمودند برو صدقه بده، او هم رفت صدقه داد.

اگر این تصویر، عرض کردم صدوق ننوشته بحث حکم است، لکن از کلمه تعریف سنه در می‌آید که لقطه مال غیر امام(ع) است و از این کلمه در می‌آید که امام(ع) متعرض حکم شده باشند. این احتمال اول.

احتمال دوم که لقطه امام (ع) باشد. حالا کلینی این جور فهمیده؟ الان ما نمی دانیم. هر دو ایشان لقطه فهمیدند حالا چه جور شده، ما آن خصوصیت را نمی دانیم. اگر لقطه امام (ع) باشد، عادتاً می شود موضوع، نمی شود حکم. عادتاً یعنی امام (ع) می فرماید آن که پیدا کردی، مثلاً یک کیسه، این مال من است، ملک شخصی من است. این دیگر تعریف سنه هم نمی خواهد. آقا من داشتم در خیابان می رفتم، یک کیسه ای دیدم افتاده، امام (ع) می فرمایند اگر صاحبش نبود، والله من صاحبش هستم. این والله من صاحبش هستم، این چه می شود؟ این می شود موضوع. اگر لقطه غیر امام (ع) باشد، ظاهرش بیان حکم است. اگر لقطه خود امام (ع) باشد ظاهرش بیان موضوع است. ظاهرش که امام (ع) می فرمایند این ملک من است این که تو پیدا کردی مال من است و بعد هم فرمودند که اگر هر چه بگویم انجامی می دهی؟ بله، برو آقا صدقه بده. این پس ملک امام (ع) است.

پس در اینجا دو احتمال اساسی هست در لقطه؛ به اینکه یک بیان حکم باشد، دو، بیان موضوع باشد. این دو تا احتمال تا اینجا. یک احتمال دیگر هست که این احتمال در کلمات متأخرین آمده، من هم همین جوری که آقای خوبی آوردند. که این اصبت مراد مجهول المالک است نه لقطه. مراد مجهول المالک است. نه اینکه چیزی را پیدا کرده بر داشته، نه، مراد مجهول المالک است. و این مالک آن را نمی شناخته، امام (ع) می فرماید این مال من است.

طبعاً در مجهول المالک هم دو احتمال پیش می آید: یک احتمال این باشد که سوال از حکم باشد که اصولاً مجهول المالک را چه کار بکنیم؟ جواب به امام (ع) بدهیم. یکی هم اینکه ناظر به موضوع باشد. امام (ع) می فرماید تو خیال کردی این مجهول المالک است. این مالکش من هستم. این مجهول المالک نیست. این مالی که پیش تو رسیده، پس در مجهول المالک هم عادتاً دو تا احتمال می آید. یکی حکم باشد، یکی بیان موضوع باشد. اینجا تا اینجا چهار تا احتمال.

البته اینکه مجهول المالک باشد، این خلاف ما فهمه الکلینی و صدوق است. این هم یک بحثی است که باز بشود این هم بد نیست. و آن اینکه آیا مثلاً یک حدیثی می آید مثل اینجا، شبهه داریم. کلینی و صدوق هر دوشان لقطه فهمیدند و لذا در باب لقطه آوردند. هر دو بزرگوار لقطه فهمیدند. الان عده ای از علمای ما این را مجهول المالک فهمیدند. یک بحثی هست که اگر حدیثی را مثل کلینی مخصوصاً حالا این خصوصیتش را بگذاریم یک جای دیگر، چون وقت تمام می شود، شرحی دارد که حالا حالش را ندارم توضیح بدهیم، یک وقت دیگر؛ اصولاً حتی مثل مرحوم، اصولاً بزرگان قدمای اصحاب ما وقتی یک حدیثی را که ابهام دارد، انی اصبت مالا، ابهام دارد، لکن در یک باب می آورند، این اشاره به این است که وقتی از مشایخ تحمل حدیث کردند، نه اینکه ایشان از استادش شنیده، استادش از استادش تا آن

.....
راوی کتاب، طبق آن شواهد حدیث مال آن باب بوده، لذا هم در همان باب آوردند. در باب مجهول المالک نیاوردند یعنی هم کلینی هم مرحوم، روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟

این بحث صدوری نیست دیگر، این بحث دلالتی است. بحث مضمون است. یعنی اینها از مشایخ وقتی تحمل نمی‌دانم روشن شد؟ این بحث هست یعنی کلی هست، اینجا هم نیست، مورد ما هم نیست، جای دیگر هم دارد. اصولاً بگویم مرحوم کلینی از استادش گرفته، صدوق از استادش گرفته، وقتی این حدیث خوانده شد، وقتی این حدیث را بررسی کردند با قرائنی که از مشایخشان و بعد از خود حجال و آن هم از داود بن ابی یزید، اینها در قرائن فهمیدند که مراد روایت اصبت مالا یعنی لقطه.

س: شاید بین لقطه و مجهول المالک فرق نمی‌گذاشتند

ج: خلاف ظاهر است

س: چون بایی ندارد

ج: چرا، زیاد دارد لا اعراف مالکا

دقت فرمودید؟ شاید نمی‌دانم روشن شد؟ یعنی یکی از راه‌ها، اجمالاً در کلینی در بعضی از شواهدش بد نیست، اما اطلاقی مشکل است. انصافش این احتمال هست که اینها وقتی تحمل حدیث کردند، شواهدی موجود بوده، الان آن که به ما رسیده که نداریم، این که داریم اصبت مالا، آن که در لفظ به ما رسیده، اما احتمال دارد که شواهد خارجی بوده که اینها لقطه فهمیدند از زبان مشایخ. لذا هر دو هم در باب لقطه آوردند.

س: اینکه می‌فرمایید کلی است یا فقط در همین جا است؟

ج: کلی هم دارد چرا، عرض کردم بحث کلی هم دارد.

س: یعنی در همه باب‌ها همین جوری است

ج: هان، این بحث آمده، چرا، شیخ روشن نیست، شیخ طوسی کارش در این جهت روشن نیست. کلینی واضح‌تر است. صدوق هم

میانه است، نیمه است. اما شیخ نه، واضح نیست.

س: یعنی با میل خودشان جابجا می‌کردند روایات

ج: یعنی استظهار می کردند. خب زمانش هم، چون شیخ کلینی در دوران غیبت صغری هم هست. شیخ در دوران غیبت کبری است دیگر، فرق می کنند. شیخ به همان که ما الان می فهمیم. انی اصبت مالا، حمل بر... الان آقای خویی با شیخ تقریبا هم نوازند دیگر فرق ندارد، ایشان هم در مجهول المالک آوردند. لکن خود کلینی و خود صدوق هر دو در لقطه آوردند.

س: این حالت صریح در فقه بیشتر است دیگر قاعدتا

ج: بله بهتر دیده می شود.

نکته فنی روشن شد؟

س: اول تعریف مجهول المالک و لقطه باید مشخص بشود، بعد بفهمیم

ج: حالا ما اول را گذاشتیم آخر، حالا احتیاط را بفرمایید دو سه صفحه دیگر می آید. تعریف مجهول المالک، آن دفعه هم عرض کردم شما هم فرمودید جوابش را عرض کردم. یک چند صفحه دیگر می آید فرق بین مجهول المالک و لقطه.

این تا اینجا روشن شد؟ پس بنابراین اگر ما باشیم و مصادر اولیه در مجهول المالک نیست که آقای خویی آوردند. در لقطه است اصلا. بله، در لقطه دو احتمال هست؛ یک: بیان حکم، که احتمالا صدوق فهمیده است. دو: بیان موضوع که حالا نمی دانیم کلینی فهمیده یا نه، نسبت نمی دهیم به کلینی، بیان موضوع. در مجهول المالک هم همین طور. طبعا احتمالات بعدی در کلمات اصحاب ما آمده، که نه لقطه نباشد، نه مجهول المالک باشد، جزو اموالی باشد که عاداتا به امام (ع) بر می گردد. و این بیشتر ناظر باشد به موضوع. دیگر این به حکم نیست. پس مجموعا در این حساب ما روشن شد، پنج تا احتمال رسمی داده شد. دو تا در لقطه، دو تا در مجهول المالک، یکی هم هیچ کدام نباشد. مثلا میراث من لا وارث له، امام (ع) می دانسته که این پولی که به این رسیده میراث من لا وارث له است، لذا گفته مال من است. دقت کردید؟

بعبارة اخری چون قضیه شخصیه است، ما نمی توانیم دقیقا بگوییم آن مالی که دست این بود چیست؟ اگر از این قبیل باشد، مثلا جزو انفال بوده، مثلا، یا صفو المال که آقای خویی هم نوشتند. جزو انفال بوده، خب این جزو ملک در اختیار امام (ع) است. اگر این احتمال باشد نحوه سوال در موضوع است نه نحوه سوال در حکم باشد.

پس کلا دو احتمال اصلی هست؛ یکی اینکه سوال در حکم باشد، یکی اینکه سوال در موضوع باشد. و مجموع احتمالات هم که عرض کردیم خدمتتان پنج تا شد. دیگر روشن شد.

عرض کردیم متعارف ما عرض کردیم برای شناختن یک به اصطلاح مسئله‌ای سه تا فضا را در فقه همیشه عرض کردم در نظر می‌گیریم. یکی ادبیات قانونی، یکی روح قانون، یکی هم فضای قانونی. انصافا در اینجا ادبیات قانونی، اقتضا می‌کند که حمل بر موضوع کنیم نه بر حکم. انصافش این است. چرا؟ چون متعارف نیست در بیان احکام با قسم و قسم حضرت عباس(ع) خوردن باشد. با قسم بیان احکام نمی‌شود، حکم الهی بیان بشود. آن که با قسم همراه است، مخصوصا آن رجل را هم که نمی‌شناسیم عامه بوده، آن غالبا تشخیص خارجی است، موضوع خارجی است. شاید مثلا این گفته آقا من در مکه این را پیدا کردم، امام(ع) می‌فرماید نه والله این مال من است، حالا فرض کنید من مکه بودم یا کسی از من برداشته برده مکه این مال، مال من است. لقطه باشد مال من است.

س: ۳۸:۵۲

ج: بله آقا

س: ۳۸:۵۶

ج: نه، چون مقام که امام(ع) قسم می‌خورد به جای شاهد بنشیند. قسم می‌خورد، قسم مناسب با بیان حکم نیست. قسم اصولا مناسب با بیان موضوع است.

س: اگر حکم به لسان موضوع بیاید عیبی ندارد

ج: اینجا که لسان موضوع نیامده است.

این یک. دو: این احتمالاتی که حکم باشد ضعیف است فی نفسه؛ چون اگر لقطه باشد و مراد حکم لقطه باشد، خب قطعا ما روایات فراوان عن رسول الله(ص) داریم، عن الائمة(ع) داریم که سر سال اگر تعریف کرد خودش می‌تواند تصدق بدهد، نمی‌تواند بگوید مال من است، ما له صاحب غیری، اگر هم بخواهد، روشن شد؟ چون در باب لقطه به لحاظ حکم ما روایت زیاد داریم. عن رسول الله(ص) هم داریم که سر سال خوب دقت بکنید، اگر به لحاظ حکم باشد، دقت بکنید. احتمال اول لقطه به لحاظ حکم که گفتیم ظاهر عبارت صدوق است. اصولا حکم لقطه این نیست که مال امام(ع) است. حکم لقطه این است که صاحبش کسی که گرفته ملتقط یک سال تعریف

می کند، بعد صدقه می دهد، احتیاج ندارد بدهد به حاکم، خوب دقت کنید، خودش صدقه می دهد. فقط در روایت دارد که اگر مالکش آمد، قبول کرد، نکرد، باید تو غرامت بدهی. احتیاج به، نه اینکه حاکم بگوید مال من است، ما له صاحب غیری، لذا آقای خویی گفت که قسم ایشان فی محله است. عرض کردیم این تعبیر کمی در حق امام (ع) سوء تعبیر است یعنی یک مقداری. یعنی اگر امام (ع) بفرماید ما له صاحب غیری مراد مال منصب امامت است. مناسب با این تعبیر این قسم ایشان جور در نمی آید. شأن امام (ع) اجل از این حرفهاست. دقت می کنید.

یعنی بر فرض هم اگر امام (ع) بخواهد بفرماید شما نکته فنی روشن شد؟ اگر مراد حکم باشد، معنایش این است که بعد از یک سال زیر نظر من صدقه بده. و الا روایت صدقه داریم. و در روایات صدقه هم هیچ کدام ندارد به حاکم مراجعه کند. پس اگر حمل بر لقطه کنیم که شیخ و کلینی، صدوق و کلینی، حرف صدوق به نظر ما خیلی روشن نمی آید. البته صدوق تفسیری است که خودش داده و آن هم از استادش ابن ولید گرفته است.

س: روایات که نفی حاکم که نمی کند، ممکن است

ج: چرا. نه والله ما له صاحب غیری که خیلی بعید است خب. این که خیلی بعید است. قسم بخورد. لذا هم آقای خویی می گوید حلفه فی محله، اصلاً حلفه فی محله یعنی چه؟ مخصوصاً به شأن امام (ع).

این انصاف قصه اولاً ادبیات قانونی نمی خورد. بعد خود فضای فقهی نمی خورد. روشن شد؟

چون در فضای فقهی بعد از یک سال وظیفه اش صدقه دادن است. حتی وظیفه این نیست که به حاکم بدهیم. اصلاً وظیفه صدقه است،

قال تصدق بها. روشن؟

پس اگر حملش بکنیم بر حکم در باب لقطه، خب یک چنین حکمی ثابت نیست. این هم در، و لذا به ذهن ما می آید اگر به لقطه زدیم،

به موضوع بزنیم نه به حکم. این با قسم هم می خورد. موضوع با قسم هم می خورد. امام (ع) می فرماید والله مال من است این، ولو در یک

شهر دیگر پیدا کردی، مکه، این مال، مال من است. حالا به یک نحوی آنجا رسیده و به دست تو رسیده. انصافش هم با ظاهر قسم می خورد،

هم با واقع حکم لقطه می خورد.

اگر حمل کردیم بر لقطه چرا حمل بر لقطه بکنیم؟ تعبد به کلینی و صدوق. چون این دو بزرگوار در لقطه آوردند. اگر حمل کردیم نکته

حمل هم روشن بشود. حمل کردیم به لقطه به خاطر صدوق و کلینی، چون هر دو در باب لقطه آوردند، ظاهرش در موضوع است، در حکم

.....

نیست. یعنی ظاهرش این است که امام (ع) می فرماید این گمشده مال من است. ولو دست تو رسیده، این مال من است. چون مال من است، برو به فقرا صدقه بده. این برو بده، یعنی تصرف امام (ع) در مال خودش. این اگر بزنیم به لقطه کما هو ظاهر من الشیخین الجلیلین صدوق و کلینی.

س: این مگر آقای کلینی و اینها بابی به نام مجهول المالک دارند که...

ج: نه ندارند، لقطه دارند. نه کلینی و اینها هر دوشان لقطه و ضاله دارند.

س: پس اگر این مال امام (ع) باشد همان قضیه شخصی است

ج: قضیه شخصی است، موضوع است دیگر عرض کردم

س: مالی بوده مال حضرت بوده گم شده حضرت هم فرموده پیدا شد برو صدقه بده

ج: بله تمام شد.

این موضوع خارجی است. موضوع خارجی مراد من قضیه شخصی است. اما احتمال اینکه مجهول المالک باشد، این هم گفتیم دو تا

احتمال. یکی به عنوان حکم یکی به

به عنوان حکم خیلی بعید است ما ملتزم بشویم هر چه مجهول المالک داریم ملک شخصی امام (ع) است. این اصلا یعنی چنین

حکمی با کثرت ابتلاء مومنین به یک، مضافا به اینکه اینها اصلا در مجهول نیاوردند، در لقطه آوردند.

س: ملک منصب امام (ع) یا شخصی؟

ج: ظاهرش ما له صاحب غیری. ظاهرا شخص امام (ع) است.

لذا به ذهن می آید اگر هم مجهول المالک فرض کردیم امام (ع) می خواهند بفرمایند این مجهول المالکی است که در حقیقت ملک من

است، تو خیال می کنی مجهول است دست تو رسیده، غیر از لقطه. این در حقیقت مال من است.

و اما اگر این دو تا احتمال مجهول. اگر احتمالات دیگر باشد، آن که دیگر خیلی کاملا واضح است. چون احتمالات دیگر مثلا فرض

کنید از انفال باشد، میراث من لا وارث له باشد، قطعا لسان، لسان موضوع خارجی است. لسان حکم نیست.

.....

پس همین طور که اصحاب ما الان اخیراً فهمیدند، روایت ظاهراً حمل می شود بر قضیه شخصیه، اگر بر لقطه گرفتیم یعنی مال امام (ع) بوده گم شده، اگر بر مجهول المالک گرفتیم مال امام (ع) بوده نمی شناخته که مالکش امام (ع) است. اگر عناوین دیگر گرفتیم کلاً آنها اموالی بوده در اختیار امام (ع) بوده است.

الان عبارت آقای خویی را بفهمید دیگر کاملاً روشن می شود.

پس تمسک به این روایت اصولاً در باب حکم روشن نیست. نه در باب حکم لقطه نه در باب حکم مجهول المالک.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین